

اسماعیل نوری علا

فدرالیسم مدرن، سیستمی ضد قومگرایی

سخن گفتن از ناحیه بندی در درون سیستم فدرالی، بر مبنای تعلقات قومی و زبانی و نژادی، بکلی نشانهء غافل ماندن از امکانات نوین زیست در جوامع مدرن (حتی اگر از نظر اقتصادی پیشرفت نکرده باشند) است و از این روست که در هر مدل سازی معاصر لازم است اینگونه ملاحظات را کلاً به کناری نهاده و به «معیارهای واقعی» مربوط به امر برقراری عدم تمرکز توجه داشت.

esmail@nooriala.com

آنچه می خوانید تکمله ای است که بر مقالهء چند هفتهء پیشم با نام «ایالات متحده ایران، پادزهر تجزیه و استبداد» افزوده می شود تا برخی پیشزمینه های ناگفته در آن مطلب و برخی از پرسش های خوانندگان آن را مطرح کرده و توضیح دهد.

سال های سال است که ما را از «فدرالیسم» ترسانده اند حال آنکه نخستین مبتکران حکومت فدرالی ایرانیان بوده اند و با همین ابزار توانسته اند یکپارچگی و بقای خود را در قلب تاریخ جهان برای مدت های مدید حفظ کنند و هر کجا هم که فتوری در حفظ این سیستم پیش آمده، ناگزیر، همچون بیماری که گلبول های دفاعی بدنش را از دست بدهد، تسلیم هجوم و ایلغار و تباهی شده اند. شاید کورش بزرگ نخستین کسی باشد که، در کنار اقدامات بی سابقه ای همچون اعلام آزادی ها و حقوق فرد آدمی، و در پی بوجود آوردن شاهنشاهی ایران (و نه امپراتوری ایران، که مقوله ای نامربوط است) سرزمین زیر فرمان خویش را با نخستین سیستم فدرالی تاریخ، که نظام «ساتراپی» خوانده می شد، اداره کرد.

اما، لااقل در سراسر عمر من، ما را از فکر فدرالیسم ترسانده اند. و چرا؟ من فکر می کنم دقیقاً به این دلیل که «تجزیه طلبان قومگرا» (که آرزو دارند تا ایران تکه تکه شود تا امکان پیدایش ده ها رئیس جمهور و شاعر ملی و صاحبان مشاغل گوناگون محلی ممکن شود!) با ترفندهای یاد گرفته از تبلیغات حزب توده، نیت خود را در پوشش ادعای فدرالیسم خواهی مطرح کرده و در این راه آنقدر پای فشرده اند که اکنون دو مفهوم «تجزیه طلبی» و «فدرالیسم» در ذهن های ما یکی شده است و، در نتیجه، اعتماد خود را به چشمان خویش، که می بینند اقوام گوناگون و گویندگان به زبان های مختلف تنها در زیر چتر «حکومت فدرالی» است که گرد هم آمده و با آرامش و تفاهم زندگی می کنند، از دست داده ایم.

پس از فروپاشی نظام های ساتراپی هخامنشی و اشکانی و ساسانی، و در پی حملهء خانمانسوز اعراب بی خبر از مسلمانی اما برانگیخته از وعده های زمینی آن، و پیش از ورود به جهان نوینی که در قرون اخیر، متأثر از انقلاب بزرگ عصر ارتباطات که هنوز هم ادامه دارد، پوستی نو انداخته و جوانی از سر گرفته است، بین «سرزمین» های گوناگون و «اقوامی» که در آنها زندگی می کردند رابطه ای تنگاتنگ و گریز ناپذیر برقرار بود؛ چرا که هر قومی در سیر تحولات خود تخته بند سرزمینی بود و وطن خویش را - در وهلهء نخست - در همان دور و برها می دید. بزرگ مالکی هم سیستم های حکومتی خود را، از فتودالیسم اروپا گرفته تا «اقطاع» ترکی و مغولی، به صورت تفوق ملاحظات قومی بر هر ملاحظهء دیگری آفریده بود. اما «انقلاب ارتباطات»، که از ساختن نخستین اتومبیل آغاز شد و اکنون به اینترنت و فراتر از آن رسیده است، این الزامات را بکلی درهم ریخته و مفهوم فدرالیسم را از ریشه های فتودالیستی اش برکنده و در صورت و معنایی نو ارائه کرد.

امروزه فتودالیسم زادهء اندیشهء انسانی، منطقی، خردپذیر و ضروری «عدم تمرکز» است که دیگر نمی تواند دارای ماهیتی قومی - چه رسد به زبانی و مذهبی - باشد. دیگر مردم پیرو یک مذهب، یا بکاربرندگان یک زبان، و یا بهم پیوستگان ژنیتیکی یک قوم، نمی توانند به دور

سرزمین خود سیم خار دار بکشند و، به مدد معیارهای نژادی و زبانی و دینی، جریان خردگریز «خودی و ناخودی» کردن براه اندازند. اکنون توانمندی ناشی از حمل و نقل و ارتباطات سریع و گسترده، به همراه گسترده‌گی بازارهای کار و سرمایه، جریان عظیم مهاجرتی را ممکن ساخته است که هرگونه مرزبندی قومی و زبانی و مذهبی را در هم می شکند و تنها آن مرزبندی هائی را می پذیرد که آسان ساز زندگی مردمان باشد و نه هیچ چیز دیگر.

مقوله های عدم تمرکز و پیدایش حکومت های فدرالی نوین زاده پذیرش فکر کثرت گرایی و دموکراسی خواهی مدرن نیز هستند و از این بابت هم ایران، در جنوب غربی آسیا و در قلب خاورمیانه، کشور پیشقدم و پیشاهنگ محسوب می شود. انقلاب مشروطه (که با شرکت نمایندگان اقوام گوناگون مستقر در سرزمین ایران به پیروزی رسید) فکر تشکیل «انجمن های ایالتی و ولایتی» را در قانون اساسی خود متوطن کرد، امری که بخوبی تمایل آباء این انقلاب را برای ایجاد یک حکومت نامتمرکز نشان می دهد. البته این پیش بینی هم - مثل اغلب پیش بینی های دموکراتیک مندرج در قانون اساسی مشروطه - در برابر گرایش به یکه تازی سیاسی و تمرکز روز افزون قدرت - ناکام و، به اصطلاح امروزی ها، «مغفول» ماند. اما بهر حال پذیرش نظام «تقسیمات کشوری» گرده ای از فکر «ایالات متحده ایران» را، به جای فکر «ممالک محروسه ایران» (که بر بنیاد «ملک» و «مالکیت» به عنوان تنها معیار موجود ساخته شده بود) با خود داشت.

در طول زمان هم ضرورت های واقعی و ملموس کار، علیرغم تمایل شدید حکومت به ایجاد تمرکزی که مآلاً هم به فروپاشی سیستم سلطنتی انجامید و، با کنار رفتن رأس هرم قدرت متمرکز، همهء اجزاء هرم تسلیم اوباش اسلامیست شدند، راه را به سوی حداقلی از «عدم تمرکز» می گشود. این کار شاید، بخاطر نگاه نوینی که به ضرورت «منطقه ای» کردن کار برنامه ریزی عمرانی شد، موجب گردید تا یکی از آخرین افزوده ها به سازمان برنامه و بودجه ایران پیش از انقلاب ایجاد «دفتر برنامه ریزی منطقه ای» باشد که بمنظور ایجاد منطقه ای کردن برنامه ریزی های عمرانی بوجود آمد و آخرین سمت من هم، در سازمان برنامه و بودجهء پیش از انقلاب، معاونت این «دفتر» بود.

فکر «برنامه ریزی منطقه ای» (regional planning) خود بر مبنای پذیرش «مناطق» مختلف و لزوم احالهء کار برنامه ریزی توسعه و عمران به خود آنها شکل گرفته بود، اما ترس حکومتی که تجربهء تجزیهء ناکام آذربایجان و کردستان و گیلان را در پروندهء خود داشت باعث می شد که در آنجا هم راه برای مطرح شدن تعاریف نوین «فدرالیسم» گشوده نشود. در واقع هم تجزیه طلبان و هم حکومت مرکزی، همچنان به معناهای کلاسیک «فدرالیسم» چسبیده بودند.

بهر حال چنین بود که «دفتر برنامه ریزی منطقه ای» سازمان برنامه و بودجه طلیعه دار اندیشهء «عدم تمرکز» (آن هم در ساختار دولت متمرکز وقت که مشکلات بسیاری را برای این روند پیش می آورد) شد و کوشید تا به وضعیت خردگریز تصمیم گیری در مورد مسائل کاملاً منطقه ای در ادارات فربه مرکزی پایان دهد - کاری که چندان تحقق نیافته اسیر چنگال اسلامیست ها شد و بکلی بایگانی گردید؛ هر چند که در همین دو سه ماههء اخیر دولت احمدی نژاد، به بهانهء اجرای اصل عدم تمرکز، دست به انحلال سازمان برنامه و بودجه زد و به دفاتر ناحیه ای استقلالگی بخشید، غافل از اینکه با برانداختن «واحد مرکزی» معلوم نیست که از این پس چه کسی عهده دار هماهنگی و رهبری ارکستر این همه ساز گوناگون خواهد بود.

باری، در انگلستان و در آخرین سال های پیش از انقلاب بود که من، در جریان تحصیل جامعه شناسی سیاسی، با معنا و مفهوم جدید «فدرالیسم» بیشتر آشنا شدم و رفته رفته به ضرورت کنار گذاشتن آن ترس ناشی از تجربه های تلخ گذشته و پذیرش اینکه «فدرالیسم جدید» بجای آنکه امر «تجزیه» را تسهیل کند این موضوع را، بخاطر ساختار منطقی خویش، ناممکن می

سازد، پی بردم. در این راه، اگرچه شاگرد دانشگاه لندن بودم اما، کسب اجازه و شرکت در کلاس های پروفیسور «استیو ریلی»، استاد کرسی «سیاست و حکومت» دانشگاه کنت در کانتربوری انگلستان (که همین چند سال پیش چشم از جهان فرو بست) به من کمک بسیار کرد.

اما، پیش از ادامهء مطلب، لازم است این نکته را هم بگویم که بخوبی واقفم که موضوع «فدرالیسم» - که در ظل عناوین مختلفی همچون «خود مختاری»، «خود گردانی»، «انجمن های ایالتی»، «عدم تمرکز» و غیره بسیار مورد بحث قرار می گیرد - آشکارا دارای انرژی عاطفی و شخصی و اجتماعی شدیدی است که اغلب برخورد خونسردانه و مثبت به آن را غیر ممکن ساخته و مسیر گفتگوها و تعاطی نظرها را به بیراهه می کشاند. حال آنکه بحث در امور اجتماعی بسیار مهمی همچون «فدرالیسم»، اگر آلوده به اغراض شخصی، تجربه های ماقبل مدرن و داستان های جعلی که تبدیل کننده «کثرت گرایی» به «تفرقه افکنی» و «تجزیه جوئی» هستند بشود دیگر نمی توان امیدی به دستیابی به نتایجی سازنده و کارا برای آن داشت.

در عین حال، این نکته را نیز آموختم و دانستم که دلیل بی نتیجه ماندن اغلب بحث های پیرامون «فدرالیسم» آن است که هرکس می خواهد مقاصد خود را در «تعریف نگفته» خود از این مفهوم بگنجانند یا از آن همانی را بیرون کشد که از پیش تصمیم گرفته است. به همین دلیل هم هرکس از این مفهوم تعبیر و معنایی خاص خود دارد. و درست به دلیل وجود این همه تفسیر و تعبیر از مفهوم «فدرالیسم» است که باید، قبل از هر کار دیگری، بکوشیم تا به یک توافق نظری در مورد خود این مفهوم برسیم تا دیگرانی که با «برنامه های مخفی»، اما البته در ظاهر علاقمندی به کارا ساختن این بحث، در آن شرکت می کنند نتوانند بحث را به سوی بن بست و نتایج مخالف نیت بی غش شرکت کنندگان اصلی آن رهنمون شوند.

نیز این نکته مهم هم هست که مفهوم «فدرالیسم» در طول تاریخ دگرگونی های مختلفی را بخود پذیرفته و در هر برهه از زمان مدل های اجتماعی - سیاسی خاصی را بوجود آورده است که نتیجه آن وجود نظامات گوناگونی است که امروزه با صفت «فدرال» خوانده می شوند. در نتیجه، بنیاد نهادن انحصاری بحث بر پایه هر یک از این مدل ها نیز موجب آن می شود که برخورد بی سامان نظرات موافق و مخالف بحث را به بیراهه ببرد. در این مورد، همانگونه که گفتم و مثلاً، توجه به اینکه واژه «فدرالیسم» در واژه «فئودالیسم» ریشه دارد و، در نتیجه، اگر طعم تلخ این ریشه کهن را از آن نگیریم راه بجائی نخواهیم برد، می تواند به ما نشان دهد که توسل به هر کدام از مدل های موجود و دولت های فدرالی کنونی می تواند مشکل آفرین باشد. همچنین این مفهوم، تا به روزگار ما برسد، در سیر دگرگونی معانی و اشکال اجرائی اش، بسیاری چیزها را از حوزه معنایی خود حذف کرده چه بسیار نکته های تازه که به منظومه مفهومی خویش افزوده است. من از همین نکته آخر - که در چند پاراگراف دیگر بیشتر به آن خواهم پرداخت - نتیجه می گیرم که، بجای پرداختن به هر مدل و سابقه ای، باید از تعاریف آکادمیک موجود در اندیشه سیاسی و اجتماعی معاصر استفاده کرد و مدل خاص کشور خودمان را با توجه به مقتضیات تاریخی و سیاسی آن سرزمین بوجود آورد.

از این منظر که بنگریم، به عقیده من، یکی از بهترین تعاریف های عام، کلی و آکادمیک «فدرالیسم» را «استیو ریلی»، همان استاد فقید کرسی «سیاست و حکومت» دانشگاه کنت در کانتربوری انگلستان ارائه داده است. در ضمن همینجا گفته باشم که او همان کسی است که اصلاح طلبان حکومتی اسلامی اصطلاح «فشار از پائین» را از او بلند کرده اند. باری، او می نویسد که «فدرالیسم» عبارت است از: «یک سیستم یکپارچهء حکومتی که در درون آن مقامات مرکزی و ناحیه ای، از طریق برقراری شبکه ای از روابط بنیاد گرفته بر زمینه منفک بودن از یکدیگر، با یکدیگر روابط سیاسی و کاری و اجرائی داشته و به کمک هم موجبات عدم تمرکز امور و انتقال حد مطلوبی از قدرت تصمیم گیری به واحدهای خودگردان محلی را موجب می شوند».

از نظر من، آنچه در این تعریف مهم است، خالی بودن آن از ملحوظات قومی و زبانی و مذهبی، و نگرستن آن به «سیستم فدرالی» همچون یک سیستم حکومتی مبتنی بر عدم تمرکز قدرت تصمیم گیری است که - در ظل فکر همین «عدم تمرکز» - به ممکن ترین راه حل های «ناحیه بندی» می پردازد. و درست عدم توجه به همین نکته است که در حال حاضر موجبات بجائی نرسیدن بحث ها بجای و استمرار اختلافات عمیق و آتشین می شود.

ما، در عین حال، می توانیم از این تعریف به عنوان معیاری برای سنجش اغراض پنهان شرکت کنندگان در یک بحث نیز استفاده کنیم و کسی را که منظوری غیر از تعریف بالا از «فدرالیسم» در ذهن دارد بشناسیم. مثلاً کسی که در درون این سیستم به وارد کردن معیارهای «قومی، زبانی و مذهبی» می پردازد، پیش از آنکه نگران برقراری یک سیستم فدراتیو باشد، می کوشد تا موتور «ناحیه بندی»، یا تفکیک یک سرزمین به نواحی یا «استان» ها یا «ایالت» ها، را بر مدار جدا سازی مردمان پراکنده در نواحی مختلف یک سرزمین به حرکت در آورد و، از این رهگذر، نه به ساختن یک «سیستم یکپارچه» که به ایجاد یک «سیستم از درون متلاشی» که هر آن در معرض خطر تجزیه و تلاشی قرار دارد توفیق یابد. اینگونه اشخاص دوستان «فدرالیسم» محسوب نمی شوند و صرفاً می خواهند در راستای تجزیه سیستم از واژه «فدرالیسم» استفاده ابزاری کنند.

از نظر من، تعریف استیو ریلی نه بر سوابق تاریخی کار که بر مبنای امکانات و مقتضیات امروزی شکل گرفته است. امروزه پیشرفت های شگرف دو سیستم مهم حمل و نقل و ارتباطات (بخصوص ارتباطات دیجیتالی)، در کنار آسان شدن دستیابی به بازارهای کار و منابع تولید ثروت، موجب جایجائی آسان جمعیت ها و برقراری ارتباط دائم بین مراکز تصمیم گیری شده اند و جوامعی را که در گذشته، بخاطر دوری راه ها و کمبود وسائل نقلیه و کندی غیر قابل تصور ارتباطات، بصورتی دور از هم و درهم نیامیخته می زیستند اکنون بر راحتی زیر یک سقف جمع می کنند؛ آنگونه که اهرمی باند و ستبر محتویات داخل یک ظرف بزرگ را بهم بزند و اجزاء آن را از مکان های سنتی خود بر کنده و به همه جا بکشانند.

اینگونه است که امروزه، سخن گفتن از ناحیه بندی در درون سیستم فدرالی بر مبنای تعلقات قومی و زبانی و نژادی، بکلی نشانه غافل ماندن از امکانات نوین زیست در جوامع مدرن (حتی اگر از نظر اقتصادی پیشرفت نکرده باشند) است و از این روست که در هر مدل سازی معاصر لازم است اینگونه ملاحظات را کلاً به کناری نهاده و به «معیارهای واقعی» مربوط به امر برقراری عدم تمرکز توجه داشت.

به همین دلیل نیز هست که من صرف انرژی بر سر مطرح کردن دعوای کهنه قومی و زبانی و مذهبی را امری بیهوده می دانم و فکر نمی کنم لازم باشد بار دیگر با توسل به اصطلاحات عمدتاً تفرقه انگیزی همچون «ملت های ایرانی» و «ستم های قومی» به بحث پردازیم. به همین دلیل نیز حاضر نیستم وقت خود را در این ساحت تلف کنم. (فقط همین جا یکبار دیگر تکرار کنم که در جهان امروز واژه «ملت» دارای معنای خاصی است که ربطی به تاریخ تطور معنایی آن در گذشته ندارد. مثلاً، روزگاری واژه «ملت» معنای دین و مذهب داشت. اما اکنون این واژه را در برابر واژه بین المللی Nation بکار می گیریم که از لحاظ حقوق بین الملل دارای تعاریف خاص است که بر اساس آنها ملت عبارت است از مجموعه مردمی که در درون «مرزهای جغرافیائی / سیاسی یک کشور» که بوسیله کشورهای دیگر برسمیت شناخته می شود زندگی می کنند. در واقع، بنیادهای گسترده و بزرگی همچون سازمان ملل و بانک جهانی و نظایر آنها هم بر پایه همین تعریف ساخته شده اند. بنا بر این تعریف جدید پذیرفته شده از جانب کشورها، دیگر نمی توان تصور کرد که در داخل یک مرز بین المللی چند «ملت» بتوانند حضور داشته باشند. به همین لحاظ اقوام ایرانی را تا زمانی که در بخش های درونمرزی این کشور زندگی می کنند نمی توان ملت دانست اما اگر روزی قرار شود از جمع افراد یک قوم، کشوری مستقل بوجود آید آنگاه می توان از آنها بعنوان یک ملت نام برد. در نتیجه بکار بردن عبارت هائی

همچون «ملت های ایرانی» یک تناقض آشکار در معناست که یا از سر بی خبری بکار گرفته می شود و یا، از نظر من، بیشتر از سر غرض های تجزیه طلبانه ای که خود را پشت ماسک فدرالیسم پنهان می کنند.

منظورم آن است که حتی اگر بگیریم که همه ستم های گذشته و حال در همان عمقی صورت گرفته باشند که تجزیه خواهان پنهان شده در لباس فدرالیسم هر روزه تکرارشان می کنند باز هم پرداختن به فدرالیسم همراه با طرح مکرر این «ستم» ها ما را بجائی جز تجزیه نمی کشاند. و مگر آیا ما برای بحث درباره «فئودالیسم» گرد هم می آئیم تا یکدیگر را بعنوان عوامل برقراری «ستم های قومی» محکوم کنیم؟ و یا مگر از دل چنین بحث های تنفر انگیزه ای امر مثبتی هم حاصل می شود؟

در اینجا البته منظورم این نیست که علاقمندان به تجزیه و مستقل کردن بخش هائی از یک سرزمین حق سخن گفتن ندارند و یا باید جلوی سخن گفتن آنان را گرفت. حرف من آن است که آنان، با داشتن نیت تجزیه، پای بحث فدرالیسم محسوب نمی شوند چرا که آنها فقط برای استفاده ابزاری از این مفهوم، اما درست در جهت تخریب چهره واقعی آن، در جمع ها حضور پیدا می کنند.

بنظر من، بحث درباره «فدرالیسم» هنگامی کارا و سازنده می شود که ما بر بنیاد پذیرش ناممکن بودن اداره یک سرزمین گسترده از طریق داشتن یک حکومت مرکزی توافق کنیم و آنگاه به این بپردازیم که آن سرزمین را - در داخل یک سیستم یکپارچه - چگونه به نواحی مختلفی تقسیم نمائیم و، در عین حال، توجه داشته باشیم که در این کار از استفاده از معیارهای مستثنی کننده و بیرون گذارنده (exclusive) اجتناب کرده و هر «ناحیه» را (به هر اسمی که خوانده شود) بر اساس قومیت و زبان و مذهب غالب بر آن تعیین نکنیم و بگذاریم تا گردش آزاد افراد در داخل اجزاء یک سیستم هرچه بیشتر ممکن و تسهیل شود.

از این منظر که بنگریم می بینیم که تعریف «پروفیسور ریلی» آشکارا به ما می گوید که تنها معیار ناحیه بندی در داخل یک سیستم فدرالی توجه به «ممکنات اجرائی» و «ملاحظات جغرافیائی» و «سوابق عملی کار (مثل تجربه های گذشته» مربوط به «تقسیمات کشوری») می تواند باشد، و افزودن هر معیار ناهمجنسی به این مجموعه بلافاصله آن را از کارائی انداخته و سیستم را به سوی مرحله بحرانی پاشیدگی و تجزیه جوارح آن سوق می دهد.

معنای این سخن آن است که فدرالیسم نهادی برآمده از ارتباط آلی (ارگانیک) یک واحد مرکزی با واحدهای متعددی است که آن را در برگرفته اند. و از آنجا که این واحدها عبارت از سرزمین هائی هستند که برای روزگاران بلند مردمی چند بر آنها زیسته و دست به فرهنگ آفرینی زده اند، شکل منطقی «ناحیه بندی» در آنها با توجه به مرزهای جغرافیائی و ارتباطی موجود در آنها صورت می گیرد که در طی قرن ها - با اندکی پس و پیش شدن - بوجود آمده اند. توجه کنیم که این امر به معنای چشم پوشی از واقعیت ارتباط بین، مثلاً، محدوده ی جغرافیائی بلوچستان با اقوام بلوچ ساکن در آن نیست چرا که این مردم خود زمانی دور بدلایلی جغرافیائی و سپس سیاسی و اقتصادی در این محل ساکن شده و فرهنگ خاص آن را بوجود آورده اند و، لذا، هر نوع ناحیه بندی جدید نمی تواند تقسیمات کشوری کهن را نادیده بگیرد.

در همه این سخنان، دلایل ضرورت انتخاب یک نقطه عزیمت درست بر هر ملاحظه دیگری پیشی می گیرد. اگر پرسش آن باشد که: «چرا خواهان سیستم حکومتی فدرال برای "ایالات متحده ایران" هستیم؟» پاسخ نمی تواند آن باشد که: «زیرا ایران از سکونت اقوام گوناگون با زبان ها، فرهنگ ها و ادیان مختلف بوجود آمده است». این دلیل بیشتر به درد تجزیه طلبی می خورد تا هواخواهی از سیستم فدرالی. پاسخ معقولتر و بجایتر می تواند آن باشد که: «ما، بخاطر گستردگی وسیع سرزمین مان و نیز برای گستردن دموکراسی و آزادی، و برای حاکم

کردن مردم بر سرنوشت محل سکونت خویش که با آن رابطه دائمی و تنگاتنگ دارند، خواهان عدم تمرکز و خودگردان کردن بخش های مختلف هستیم».

آنگاه یکی از ملاحظات این بخش بندی ها هم می تواند توجه به نیازهای زبانی و فرهنگی اقوام ساکن در یک بخش باشد، بی آنکه این توجه بتواند آن اقوام را در داخل این محدودهء جغرافیائی قفل و محصور و زندانی کند. در واقع گشودگی سیستم های ناحیه ای برای ورود و خروج افراد باید چنان باشد که از گسترش طبیعی تنوع فرهنگی جلوگیری نکند و به دگرگونی های فرهنگی بی اجبار و تحمیل روی خوش نشان دهد. در واقع، در عصر جهانی شدن این از کمال بی خردی است که بخواهیم از تنوع فرهنگی و قومی سرزمین ها کاسته و راه یکه خواهی و تکروی پیشه کنیم.

بدینسان، اجازه دهید به عنوان همان مقالهء قبلی خویش برگشته و بگویم که همهء سیستم ها دارای دو منتهی علیه خطرناک و سیستم شکن هستند که یکی «استبداد» (به معنی تمرکز قدرت تصمیم گیری در دست معدودی از مرکزمداران) و دیگری «تجزیه» (که از فروپاشی نهائی یک سیستم خبر می دهد) هستند. و فدرالیسم راه میانه و وسیلهء اجتناب از این پرتگاه های آدمی سوز است و، به همین دلیل، نمی تواند تقسیم بندی کشوری را بر اساس وجود اقوام و زبان ها و مذاهب بر بتابد. به کلام دیگر و آخر، «فدرالیسم» خود نوعی «سکولاریسم فراقومی و زبانی و منطقه ای» است که دموکراسی و عدم تمرکز را یکجا تضمین می کند.

برای ملاحظهء مجموعهء آثار اسماعیل نوری علا به این آدرس مراجعه کنید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>